درس یکصد و هفتاد و دوم

معانی امکان (۶)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
ثمّ قد یُطلَقُ الإمکانُ و یُرادُ به الإمکانُ الاستعدادیُ الذی هو تهیُّؤُ المادةِ و استعدادُها لما یَحصُلُ لها مِن الصوَرِ و الأعراضِ و هو کیفیةٌ استعدادیةٌ مِن عوارضِ المادةِ تقبَلُ التفاوتَ شدةً و ضعفًا بحسبِ القربِ مِن الحصولِ و البُعدِ عنه.

امکان در نظر مرحوم آخوند یعنی آمادگی و قبول ماده برای عروض صورت

تشکیکی بودن امکان استعدادی

در این امکان، مرحوم آخوند بحث روی امکان عروض صورت یا عرَض بر موضوعی یا صورت بر ماده در قبول و تهیّؤِ ماده دارند، و آن حالت آمادگی و قبول ماده را امکان استعدادی برای ماده می‌دانند. در این امکان صحبت از این است که یک ماده تا چه اندازه می‌تواند صورتی را قبول کند و در مسیر وصول به صورت، تا چه حد بعد و قرب را می‌تواند تقبل کند. اگر آن ماده برای رسیدن به آن صورت راه بعید و بالواسطه‌ای را نپیماید، به آن ماده، ممکنِ بالإستعداد برای رسیدن به آن صورت گفته می‌شود و اطلاق می‌شود.

من‌باب‌مثال نطفه قابلیت برای انسانیت را درصورت شرایط مساعد دارد و در اینجا واسطه‌ای یا وسائطی برای وصول به فعلیّت وجود ندارد، بلکه همین‌قدر که نطفه در شرایط ممهَّد قرار بگیرد، عروض این صورت بر این ماده طبعاً بالضروری خواهد بود. اما اگر شما یک میوه‌ای را درنظر گرفتید، آیا می‌توانید بگویید که این امکان بالاستعداد دارد؟ در این هم ما می‌توانیم بگوییم که امکان بالاستعداد هست، چون همین میوه به‌واسطهٔ تبدلش به مادهٔ حیوانی، قابلیت برای تبدّل به انسان را واجد است. چون این نطفه عبارت است از عصاره‌ای که به‌واسطهٔ فعل و انفعالات کلیوی [ایجاد می‌شود.] غددی این را می‌سازد که غدد فوق کلیوی است و بعد وارد می‌شود و در خارج می‌آید و حیات به‌خود می‌گیرد و وارد بدن شده و بدن با آن فعل و انفعالات خودش، آن را به استعداد برای این مرتبه رسانده است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که او هم امکان برای این مطلب را دارد.

اگر از این قدری دورتر برویم و مسئله را به جهات دیگر بخواهیم برگردانیم، آن موادی که تبدیل شده تا اینکه این میوه به‌دست آمده است از آب و خاک و... ، ما به یک حدی می‌رسیم که اطلاق امکان استعدادی بر این عرفاً اشکال دارد. یعنی به‌عبارت‌دیگر امکان استعدادی، آن تهیّؤ و آمادگی ماده است که می‌تواند خود

را مبدّل به آن صورت بکند. و لذا در اینجا امکان استعدادی، مقول به تشکیک است و از نقطه نظر صدقش بر معروض خودش قرب و بعد دارد، تا یک‌وقتی که دیگر اطلاق امکان بر موضوع خودش مستهجن است و دیگر در آنجا امکان استعدادی معنی ندارد. من‌باب‌مثال این چدن هم ممکن است تبدیل به نطفه شود، حالا اینکه با چه وسائط و با چه خصوصیاتی تبدیل می‌شود دیگر بماند که این چدن پودر شود، پودر هم خاک شود، خاک هم کود شود، کود آهن هم که خودش کود است، این هم تبدیل به چه بشود و گیاه بشود تا این مراتب را طی کند؛ به این دیگر ممکن نمی‌گویند، یعنی اطلاق ممکن بر این با توجه به این وسائطی که دارد اطلاق مستهجن است.

پس امکان استعدادی عبارت است از آمادگی ماده برای قبول صورت. یا من‌باب‌مثال یک تابلو امکان استعدادی برای اینکه منظره‌ای بر روی آن نقش ببندد دارد و می‌شود صورتی را نقاشی کرد. حالا این تابلو خودش از چه تشکیل شده است؟ مثلاً از مواد کتانی و پنبه و... تشکیل شده است، حالا سراغ مواد کتانی و پنبه و... می‌رویم، آیا آن امکان استعدادی دارد؟ دارد ولکن این یک‌قدری دورتر است. خود مواد کتانی از چه تشکیل شده است؟ از آب و خاک و... ، تا به یک جایی می‌رسیم که دیگر این امکان استعدادی، اطلاقش بر آن ماده قبیح و مستهجن است. اگرچه اینها را ذکر نکردند ولی این از امکان استعدادی، یعنی قول به تشکیک، یعنی از وجود مشکّک، ماهیت مشکّکه قابل برای استفاده است. این یک مطلب.

توسعه و گسترش امکان استعدادی نسبت به مجردات و صور نوعیه

مطلب دومی که در اینجا باید متذکر شد و در اینجا نیست این است که آقایان مسئلهٔ امکان استعدادی را روی ماده برده‌اند؛ ماده‌ای که قابل برای قبول صورت است یا معروضی که قابل برای قبول صورت عرض است، مثل اینکه این معروض و موضوع برای قبول صورت کیف و امثال‌ذلک است یا مادهٔ برای قبول صورت است. ولی صحبت در این است که ما می‌بینم که این امکان استعدادی صرفاً در ماده محصور نیست بلکه ما حتی در مجرّدات و در صور نوعیه هم این امکان استعدادی را مشاهده می‌کنیم، برای قبول کمالات و برای تجردی که عارض بر آن نفس ناطقه می‌شود. این را ما در آنجا می‌بینیم. نفس ناطقه قابلیت برای رسیدن به کمالات و تجرد را دارد و این کمالات و تجرد بر مادهٔ نفس ناطقه که عبارت از جسمیت است تعلّق نمی‌گیرد بلکه بر خود نفس ناطقه هست و آن کمالاتی که مترتب بر نفس ناطقه است اختصاص به نفس ناطقه دارد. یعنی مرتبهٔ وجودی نفس ناطقه مرتبه‌ای است که تهیّؤ و آمادگی برای رسیدن به آن کمال تجردی و وصول به آن حقیقت منبسط را دارد و سایر مخلوقات و سایر عوالم دیگر در آن مرتبهٔ خودشان از این امکان استعدادی بی‌بهره هستند و آنان در مرتبهٔ خودشان فعلیت دارند، و تجرد بیشتر بر ذات آنها به‌واسطهٔ آن مرتبه‌ای که در آن

مرتبه ثابت هستند، در آنها قابل برای حصول نیست. ما اسم این را امکان استعدادی برای وصول به آن مرتبهٔ کامل می‌گذاریم. پس امکان استعدادی فقط اختصاص به ماده ندارد بلکه حتی در غیر ماده هم ما می‌توانیم این بحث را گسترش دهیم. البته بیشتر از این مطالب إن‌شاءالله بعداً در بحث حرکت جوهریه و کیفیت حرکت جوهریه بر مبنای مرحوم آخوند یا نحوهٔ تعریف دیگر بر مبنای ما در آنجا از این امکان استعدادی صحبت می‌شود و همین مسئلهٔ قول به تشکیک را ما در آنجا نسبت به حتی سایر موجودات دیگر هم اثبات می‌کنیم و این را اختصاص به انسان نمی‌دانیم. البته با توجه به سلسلهٔ علیت است که این بحث امکان استعدادی می‌آید که آیا قابل حمل بر موضوعی هست یا نه؛ نه‌اینکه خودش فی‌حدنفسه و تنها. علی‌ای‌حال این بحث را فقط روی ماده بردن، این حصر در این تعریف امکان استعدادی هست، درحالتی‌که ما این را قابل توسعه می‌دانیم.

ثمّ قد يُطلَقُ الإمكانُ و يُرادُ به الإمكانُ الاستعدادىُ الذى هو تهيُّؤُ المادةِ و استعدادُها لما يَحصُلُ لها مِن الصوَرِ و الأعراضِ و هو كيفيةٌ استعداديةٌ مِن عوارضِ المادةِ تقبَلُ التفاوتَ شدةً و ضعفًا بحسبِ القربِ مِن الحصولِ و البُعدِ عنه لأجلِ تحقُّقِ الأكثرِ و الأقلِ ممّا لا بدّ منه و هو ليس مِن المعانى العقليةِ الانتزاعيةِ التى لا حصولَ لها خارجَ العقلِ كالسوابقِ مِن معانى الإمكانِ بل إنّه ممّا يحدُثُ بحدوثِ بعضِ الأسبابِ و الشرائطِ و ينقَطِعُ استمرارُه بحدوثِ الشىءِ كزوالِ النقصِ بعدَ حصولِ التامِ و رفعِ الإبهامِ عندَ تعيّنِ الأمرِ علىٰ ما فى فلسفتِنا مِن أنّ نسبةَ المادةِ باستعدادِها إلَى الشىءِ الحادثِ نسبةُ النقصِ إلَى التمامِ كما سيُتَّضَحُ فى موعدِه إن شاء الله تعالى و هذا الإمكانُ لا يُعَدُّ مِن الجهاتِ بل يُجعَلُ محمولاً أو جُزئَه.[1]

«[گاهی‌اوقات امکان اطلاق می‌شود و مراد] امکان استعدادی‌ای است که عبارت است از تهیّؤ و آمادگی ماده، و استعداد ماده برای آن صور و اعراضی که برای ماده حاصل می‌شود؛ حالا چه صور باشد یا عوارض آن باشد. و این امکان استعدادی عبارت است از یك نوع استعداد خاصی از عوارض ماده که قبول تفاوت می‌کند به‌حسب شدت و ضعف؛ یعنی مقول به تشکیك است، به‌حسب قرب از حصول و بُعد از حصول، به‌خاطر تحقق بیشتر یا کمتر از آن اسباب و شرایطی که در حصول شیء باید آن اسباب و شرایط وجود داشته باشد. این امکان از معنای عقلی انتزاعیه‌ای که تعین خارجی ندارد بلکه صرفاً یك معنای انتزاعی است نیست، مثل سوابق یکی از معنای امکان. بلکه این امکان استعدادی یك امر خارجی است و قابل حس است. اصلاً قابل حس است و انسان این امر خارجی را مشاهده می‌کند. این امکان استعدادی از آن چیزهایی است که حادث می‌شود به حدوث بعضی از اسباب و شرایط در ماده و منقطع می‌شود به حدوث شیء و مانعی و ورود نقصی بر ماده که آن هم ازبین می‌رود. (شما می‌بینید که یك تخم‌مرغ قابلیت برای جوجه شدن را دارد، به‌خاطر اینکه علل و اسباب و شرایطی این قابلیت را در او به‌وجود آورده، اما همین‌که این تخم‌مرغ را در آب جوش می‌گذاریم و می‌پزیم، دیگر این قابلیتش ازبین می‌رود، دیگر نمی‌توانید بگویید که الآن این تخم‌مرغ مستعد است و امکان استعدادی برای جوجه شدن را دارد، چون این مسئلهٔ غلیان موجب إماتهٔ آن حالت استعداد و همان نطفهٔ او شده است.) و استمرارش منقطع می‌شود به حدوث یك شیئی مانند نقصانی که زوال پیدا کند و به فعلیت برسد بعد از اینکه یك تحصّل تامی پیدا می‌کند و ابهام آن مرتفع می‌شود. وقتی که یك تعینی برای او پیدا می‌شود، دیگر آن حالت تهیّؤ ازبین می‌رود. (در اینجا ایشان راجع به رسیدن به فعلیت می‌گویند. من راجع به عروض مانع گفتم. اگر نقص تخم‌مرغ زائل شد و به حصول تام رسید و جوجه شد، دیگر به آن امکان استعدادی نمی‌گویند. این الآن جوجه شده، این زوال نقص در اینجا پیدا کرده و حصول تام کرده و ابهامش برطرف شده است. همین‌طور اگر یك مانعی هم پیدا شود،

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۱۵۴.

همان‌طور که عرض کردم، امکان استعدادی آن هم ازبین می‌رود. پس یا اینکه به فعلیت برسد، دیگر منتظر امر دیگری نیست، این امکان استعدادی برطرف می‌شود یا اینکه یك مانعی پیدا بشود و آن امکان استعدادی او را إماته کند و ازبین ببرد، آن هم باعث انقطاع آن استمرار می‌شود.) آن‌طور که ما در فلسفه می‌گوییم، این است که نسبت ماده به‌واسطهٔ استعدادش به شیئی که بعداً برای آن ماده حاصل می‌شود، نسبت نقص به تمام است. (ماده در رسیدن به یك صورت ناقص است، وقتی که به آن صورت رسید تام می‌شود و تمام می‌شود.) [همان‌طور که به‌زودی در جایگاه خودش توضیح داده خواهد شد اگر خداوند بلندمرتبه بخواهد.] و این امکان از جهات نیست که جهات انتزاعی باشد، بلکه یا محمول است یا جزء محمول است، به جهت اینکه این یك امر خارجی است و در خارج هست.»

می‌گوییم: «هذا الشیءُ ممکنٌ»، اینکه می‌گوییم: «هذا الشیءُ عن نطفةٍ ممکنٌ للانسانیّةِ» ما درواقع داریم در این قضیه‌مان به یک امر خارجی اشاره می‌کنیم، نه به یک امر انتزاعی. امر انتزاعی را در اینجا انتزاع نمی‌کنیم. یعنی ما در اینجا نیامدیم به یک قضیه جهت بدهیم. یک‌وقت می‌گوییم: «زیدٌ کاتبٌ»، زید هست و کتابت هم در خارج هست، منتها ما می‌خواهیم به نسبت زید با کتابت جهت بدهیم، این زید با کتابت بالإمکان است، بالضرورة است، بالإمتناع است. خود موضوع هست، محمول هم در خارج هست، ما در اینجا تکلیف جهت را تعیین می‌کنیم که این جهت در اینجا چه است. این جهت می‌شود جهت انتزاعی. ولی یک‌وقت ما در خارج مثل کتابت خودمان، می‌گوییم: «هذا الشیء ممکنُ الإنسانیّةِ»، «هذه النطفةُ ممکنةُ الإنسانیةِ» یعنی ما می‌خواهیم در خارج یک وصفی را بر این حمل کنیم، یک امری را در خارج به این بسپاریم، همان‌طور که کتابت را به زید می‌سپاریم، همان‌طور که قیام و جلوس را به زید می‌سپاریم و حمل می‌کنیم، این امکان و تهیّؤ او را هم می‌خواهیم بگوییم: وجود خارجی دارد، خیال نکنید که این وجود خارجی ندارد. این نطفه، تهیّؤاش وجود خارجی دارد، این آهن و حدید وجود خارجی ندارد. پس دیگر در اینجا این امکان، محمول واقع می‌شود یا جزء المحمول برای موضوع قرار می‌گیرد. دیگر این امکان در اینجا از جهت بودن و انتزاعی بودن و عدم تحصل خارجی بیرون می‌آید، مثل موضوعات دیگر و محمولات دیگر و جزء المحمول یا جزء الموضوعات دیگر در اینجا قرار می‌گیرد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد